

بررسی واژه‌های مشترک معنوی مربوط به «گناه» در قرآن کریم

و روایات

حمید جلیلیان*

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب

سید ابوالفضل حسینی بناب**

کارشناسی فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۲۱)

چکیده

از نظر لغت‌شناسان و مفسران، بررسی معنای واژه‌های قرآن یکی از ضرورت‌های ترجمه و تفسیر قرآن است. این ضرورت در باب واژگانی که مشترک معنوی هستند و به زبان دیگر، معادل دقیق و مشخصی برای آنها وجود ندارد، چندین برابر می‌شود. در این مقاله، سعی بر آن است که واژه‌های قرآنی که از نظر معنایی با هم مشترک هستند و همه آنها در زبان فارسی معمولاً به «گناه» ترجمه می‌شود، مورد بررسی قرار گیرد و ترجمه آنها از نظر لغت‌شناسان و مفسران قرآن کریم و تفاوت آنها با یکدیگر مشخص شود که این کار در ترجمه و تفسیر قرآن فایده خود را نشان خواهد داد.

واژگان کلیدی: واژه‌شناسی گناه، مشترک معنوی، قرآن کریم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* Email: jalilian1358@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** Email: abolfazlseyed.hoseini@gmail.com

مقدمه

یکی از روش‌های تفسیر قرآن، تفسیر موضوعی است. این تفسیر به نوبه خود بر سه نوع است: ۱- تفسیر موضوعی در یک سوره کامل؛ مانند تفسیر تقوا در سوره بقره. ۲- بررسی نظریات مختلف قرآنی در عرصه‌های مختلف در کل قرآن؛ مانند آزادی. ۳- تفسیر موضوعی مصطلحات قرآنی. این تحقیق بنا بر نوع سوم (تفسیر موضوعی) سامان یافته است و واژه‌های مربوط به مفهوم «گناه» در قرآن کریم مورد بررسی قرار گرفته است. در این پژوهش، ۲۸ واژه که دارای بار معنایی «گناه» بوده (مشترک معنوی) بررسی شده است و در هر عنوان هم لغاتی که با یکدیگر هم‌خانواده بوده، در زیرمجموعه یک واژه قرار گرفته است. اشتراک معنوی اصطلاحی است که گاه از آن در معناشناسی واژگان قرآن به صورت وصف برخی واژه‌ها یاد می‌شود و به لفظی که دارای اشتراک معنوی باشد، مشترک معنوی گفته می‌شود. مشترک معنوی واژه‌ای است که برای مفهوم عام مشترک میان افراد و مصادیق وضع شده باشد (ر.ک؛ سجادی، ۱۳۵۷، ج ۱: ۲۰۰).

۱- اِثْم

یگانه معنای این واژه، «کندی و به تأخیر افتادن» است. گفته می‌شود: «نَاقَةُ آثِمَةَ: شتر تأخیرکننده» و اِثْم (به معنای گناه) مشتق از آن است، چراکه صاحب اِثْم از رسیدن به خیر بازمانده است (ر.ک؛ ابن فارس، ۱۴۲۲ق: ۴۵). بنابراین، «آثِمٌ قَلْبُهُ» (البقره/ ۲۸۳)، یعنی از رفتن به سوی حق، کند شده و از آن محجوب است. همچنین، معنای «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ» (همان/ ۲۰۶) آن است که در مرحله تقوی، کندی و به تأخیر افتادن به خاطر حفظ عزت و منزلت خیالی و موهوم آشکار می‌شود (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۲۱-۲۰).

نظریات متفاوتی در باب مفهوم «اِثْم» ذکر شده که عبارتند از:

۱- اِثْم به آن حالتی گفته می‌شود که در روح و عقل انسان به وجود می‌آید و او را از رسیدن به نیکی‌ها و کمالات بازمی‌دارد و به عبارت دیگر، به معنی هر گونه کاری است که زیان‌بخش باشد و موجب انحطاط انسان شود و او را از رسیدن به ثواب و پاداش نیک باز دارد. بنابراین، هر نوع گناهی

در مفهوم وسیع «إثم» داخل است (ر.ک؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۱). ۲- کار زشت که مرتکب آن مورد ملامت است؛ کاری که مردم از آن نفرت دارند (ر.ک؛ کلانتری، ۱۳۶۳: ۱۲). ۳- إثم گناهی است که مستوجب مکافات و تنبیه است (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۱۳۶). ۴- در اصطلاح، «إثم» آثار سوئی است که بعد از گناه برای آدمی باقی می‌ماند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۱۳۱) و نیز عملی است که وبال آن موجب محرومیت انسان از خوبی‌های بسیار است؛ مانند شرب خمر، سرقت و کلیه کارهایی که نمی‌گذارد آدمی خوبی‌های حیات را کسب کند (ر.ک؛ همان، ج ۵: ۱۲۵). ۵- در روایتی از پیامبر^(ص) نقل شده است: «إثم چیزی است که در قلب ناراحتی و اضطراب ایجاد کند» (همان: ۱۹۵). ۶- زیان و منقصت نفسانی است که از مخالفت امر پروردگار برای انسان حاصل می‌شود (ر.ک؛ شعرانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۶-۷).

ایزوتسو معتقد است معنای واژه «إثم»، فوق العاده گنگ و مبهم و فوق العاده فرّار است و تنها در کاربرد عملی این واژه در قرآن می‌توان به معنای آن دست یافت. ایشان معانی زیر را برای واژه «إثم» برمی‌شمارد: ۱- واژه «إثم» اغلب به صورت مشخص در بخش‌های قضایی و حقوقی کتاب‌الله به کار رفته است؛ مانند (البقره/ ۱۸۲-۱۸۰، ۱۸۸ و ۲۸۳؛ المائده/ ۱۰۶ و التّساء/ ۲۰). ۲- شکستن حرمت (البقره/ ۱۷۳ و ۲۱۹). ۳- واژه «إثم» درباره‌ی وجوه مختلف کفر نیز به کار می‌رود؛ مانند (آل عمران/ ۱۷۸) (ر.ک؛ همان، ۱۳۷۸: ۵۰۶-۵۰۲).

أثام (الفرقان/ ۶۸) به معنی عذاب و عقوبت است، گویا به عذاب از آن جهت «أثام» اطلاق شده که مسبب از «إثم» است و از باب تسمیة مسبب به اسم سبب است. «أثم» یعنی گناهکار و به ضرر افتاده است (البقره/ ۲۸۳). «أثیم» (الجاثیه/ ۷) نیز صیغه‌ی مبالغه است؛ یعنی بسیار گناهکار؛ کسی که در گناه اصرار دارد (ر.ک؛ کلانتری، ۱۳۶۳: ۱۲) و «تأثیم» (الواقعه/ ۲۵) یعنی نسبت دادن گناه به دیگری است. کلمه «إثم» با دیگر مشتقات آن، ۴۸ بار در قرآن به کار رفته است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۲۴).

۲- بغی (باغی - بغاء)

ایزوتسو می‌نویسد: «معنای واژه بغی در اساس از روی بی‌نیازی بیش از حد، برخلاف شرع و قانون و نیز بیدادگرانه عمل کردن علیه دیگران است» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۲۹۳). بیضاوی در تفسیر خود، ذیل آیه ۲۷ سوره شوری، واژه «بغی» را با کلمه «تکبر» توضیح می‌دهد (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۸۱).

یگانه معنای این واژه عبارت است از طلب شدید و اراده استوار (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۳۰۹) و این معنا با وجود قرائن، بر مفاهیم مختلف منطبق می‌شود. اگر این واژه با حرف «غلی» بیاید، بر معانی زیر دلالت می‌کند: ۱- تعدی و تجاوز چه ارادی و چه عملی: ﴿...فَإِنْ بَغْتُمْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى...﴾ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند... ﴿(الحجرات/۹)﴾. ۲- منع و تحریم: ﴿...وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ...﴾ و کنیزان خود را برای دستیابی متاع ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خود فروشی نکنید... ﴿(النور/۳۳)﴾: ﴿...فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ...﴾ اما کسی که مضطر (به خوردن این محرّمات) شود، بی‌آنکه خواهان لذت باشد و یا زیاده‌روی کند... ﴿(الأنعام/۱۴۵)﴾ (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۳۱۰-۳۰۹). پس «بغی» به معنای طلب توأم با تجاوز از حد است. این معنی با مطلق تجاوز قابل جمع است، چون تجاوز از طلب جدا نیست و هر جا که تجاوز هست، طلب نیز هست. بیضاوی در ذیل آیه ۲۷ سوره شوری می‌گوید: «أصلُ البغی طلبُ تجاوزِ الإقتصادِ فیما یتخری کمیةً أو کیفیةً: ریشه بغی همان تجاوز از اعتدال است در آنچه از نظر کمیّت یا کیفیت قصد می‌شود» (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۸۱). راغب می‌گوید: «البغی طلبُ تجاوزِ الإقتصادِ فیما یتخری» (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۳۶). ابن‌اثیر نیز در *النهاية* آورده است: «أصلُ البغی مُجَاوِزَةُ الْحَدِّ». کسانی که آن را به معنی مطلق طلب گرفته‌اند، ناچارند آن را در تعدی، ظلم و زنا از باب اشتراک لفظی بگیرند. در آیه ﴿...وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَحْمِلُوا...﴾ (النور/۳۳)، به زنا از آن روی «بغاء» گفته شده که آن یک نوع تجاوز از حد است، چون حدّ زن آن است که زنا نکند (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۲۰۹-۲۰۸). راغب در *مفردات*، «بغی» را به دو شعبه تقسیم می‌کند: شعبه ممدوح و شعبه مذموم که اولی تجاوز از حدّ عدالت و رسیدن به احسان، ایثار

و تجاوز از واجبات و رسیدن به مستحبات است و دومی، تجاوز از حق و تمایل به باطل است (ر.ک؛ همان، بی تا: ۵۳). «باغی» در آیه ۱۱۵ سوره نحل به «طلب لذت و یا حلال شمردن حرام الهی» تفسیر شده است (شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۲۳).

شعرانی «بغی» را به معنی «ستم و درگذشتن از حدود» آورده است (ر.ک؛ همان، ۱۳۹۸ق، ج ۱: ۹۰). از آیات ۷۶-۷۸ سوره قصص روشن می شود که واژه «بغی» به ویژه بدین واقعیت اشاره دارد که قارون از ثروت و دارایی خود مغرور، و به قدرت دنیایی خویش غرّه شده است و «فساد» به عنوان تجلی ملموس و مادی آن حالت درونی که به وسیله «بغی» توصیف شده، ذکر گردیده است. معنای واژه «فساد» نیز در بافت خود با در تقابل نهادن آن با «احسان» یعنی انجام عمل نیک و خیر تعریف شده است (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۲۹۵).

۳- ثقل

«ثقل» بر وزن «فعل» به معنی «سنگینی» است. اصل آن در اجسام است و در معانی نیز می آید (ر.ک؛ راغب اصفهانی، بی تا: ۷۶) و در آیه ۱۳ سوره عنکبوت ﴿وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ...﴾: «نہا بار سنگین (گناہان) خویش را بر دوش می کشند، و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود» به معنی «گناہ» است (قرشی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۰۹).

۴- جرم

یگانه معنای این واژه عبارت است از «بریدن بر خلاف اقتضای حق»، و «گناہ را جرم می گویند، چون بزرگترین سبب بریدن از خدای متعال است» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۷۷) و به جسد، جرم می گویند، چراکه اندازه و بُرش دارد (ر.ک؛ ابن فارس، ۱۴۲۲ق: ۱۹۴). جرم در اصل به معنای قطع میوه از درخت است، ولی بعداً به استعاره برای انجام دادن کارهای ناپسند استعمال شده است. جرم (به ضم و فتح جیم) به معنی انجام دادن کارهای ناپسند، یعنی معصیت است. وقتی گفته می شود: «جرمه یجرمه» به معنای «حمله: بر او بار کرد» است و به معصیت هم که «جریمه» اطلاق

می‌شود، از همین باب است، چون وبال معصیت بر دوش انسان بار می‌شود به عقوبت مالی و امثال آن هم جریمه می‌گویند، چون اینها را بر مجرم بار می‌کنند (تاجدینی، ۱۳۸۲: ۱۸۵).

در معنای جرم، اشاره لطیفی به این حقیقت است که هر انسانی در ذات خود پیوندی با حق، پاکی و عدالت دارد و آلودگی به گناه در واقع، جدایی از فطرت الهی است (ر.ک؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۶۳). به عقیده قرشی، گناه را بدان سبب جرم گویند که شخص را از سعادت و رحمت خدا قطع می‌کند و گناهکار را مجرم می‌گوییم، چون در اثر گناه، خود را از رحمت، سعادت و راه صحیح انسانیت قطع می‌کند (قرشی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۲۸-۲۷). ایزوتسو می‌نویسد: «واژه جرم مسلماً مترادف «ذنب» است. در قرآن بیشتر به صورت اسم فاعل یعنی مُجْرِم (کسی که مرتکب جرم می‌شود)، به کار رفته است و مصداق نهایی آن تقریباً بی‌هیچ تغییری همیشه کُفر است. وی مصداق جرم را با توجه به آیات قرآن چنین می‌شمارد: ۱- تکذیب (الأنعام/۱۴۷). ۲- استکبار (الجاثیه/۳۱؛ الأعراف/۳۸ و المطففین/۳۲-۲۹). ۳- نفاق (التّوبه/۶۶). ۴- افترا به دروغ (یونس/۱۷ و هود/۳۵).

۵- جُنَاح (لا جناح)

یگانه معنا در این واژه عبارت است از میل و رغبت به چیزی یا کاری یا طرفی. «جناح» در اصل، مصدر یا اسم مصدر است، به معنی انحراف و میل از عدل و استقامت یا آنچه از آن حاصل می‌شود (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۱۱۷). «جنوح» نیز همان میل با عمل است، در حالی که میل، مطلق است و رغبت عبارت است از میل با علاقه درونی و محبت (ر.ک؛ همان: ۱۱۹). وجه تسمیه «جناح» به گناه این است که از راه حق میل می‌کند (ر.ک؛ ابن‌فارس، ۱۴۲۲ق: ۲۰۹). «جناح» در اصل به معنای «تمایل به یک سمت» است و از آنجا که گناه انسان را از حق منحرف می‌کند، به آن «جناح» گفته می‌شود. بنابراین، «جناح» روگردانی از حق و یا انحراف از حق است و تعبیر «لا جناح» در آیات (البقره/۱۵۸) و (النساء/۱۰۱) برای نفی توهم تحریم است (ر.ک؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۹۵) و معنای جایز بودن را افاده می‌کند (ر.ک؛ تاجدینی، ۱۳۸۲: ۱۹۰).

ایزوتسو معتقد است «جناح» بر گناه و جرمی دلالت دارد که درخور تنبیه و مجازات است و مترادف با «إثم» است و بیشتر در بخش‌های تشریحی قرآن (احکام و دستورهای مربوط به ازدواج، طلاق و کوتاه کردن نماز در موارد اضطراری) مانند آیات ۱۹۸، ۲۰۳ و ۲۳۵-۲۳۴ از سوره بقره، آیه ۵۱ از سوره احزاب و آیه ۱۰۷ از سوره نساء به کار رفته است (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۵۱۳-۵۱۲). واژه «جناح» ۲۵ بار در قرآن مجید آمده است و در آیات قرآن تقریباً با محذور و مسئولیت و گناه مترادف است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۵۶). «جناح» مُعَرَّب گناه فارسی است. این واژه در دوره پیش از اسلام به زبان عربی به کار رفته است و مستقیماً از فارسی گفتاری آن دوره به زبان عربی داخل شده است؛ زیرا این واژه در زبان سریانی نیامده است (ر.ک؛ جفری، ۱۳۷۲: ۱۷۰-۱۶۹).

۶- جنف (متجانف)

یگانه معنای آن همان میل است (ر.ک؛ ابن فارس، ۱۴۲۲ق: ۲۱۰). مصطفوی یگانه معنای «جنف» را میل از حق گرفته است و راغب اصفهانی آن را «میل در حکم» دانسته است (راغب اصفهانی، ۱۳۶۰: ۹۹).

فرق «جنف» و «إثم»

فرق «جنف» و «إثم» آن است که «جنف» میل به باطل از روی خطاست و «إثم» میل به باطل از روی عمد می‌باشد (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۶۰) و در آیه ﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصِي جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ و کسی که از انحراف وصیت‌کننده (و تمایل یک‌جانبه او به بعض ورثه)، یا از گناه او (که مبادا وصیت به کار خلاقی کند)، بترسد و میان آنها را اصلاح دهد، گناهی بر او نیست (و مشمول حکم تبدیل وصیت نمی‌باشد). خداوند، آمرزنده و مهربان است ﴿البقره/ ۱۸۲﴾، اشاره به انحراف‌هایی است که ناآگاهانه دامنگیر وصیت‌کننده می‌شود (ر.ک؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۹۷) و در آیه ﴿...غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ...﴾ بی‌آنکه به گناه متمایل باشد ﴿المائده/ ۳﴾، یعنی غیرمتمایل از حق و حکم به منظور ارتکاب عصیان و عمل به گناه است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۱۲۹).

۷- حرج

راغب اصفهانی می‌نویسد: «اصل آن، محلّ جمع شدن شیء است و از آن تنگی به نظر آمده، لذا به تنگی و گناه حرج گفته‌اند» (همان، بی‌تا: ۱۱۱). یگانه معنای «حَرَج» همان فشار معنوی است که تکلف و تحمّل مشقّت حاصل می‌شود (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۲۰۲). ابن‌فارس ریشه معنایی آن را جمع شدن شیء و تنگ شدن آن دانسته است (ر.ک؛ ابن‌فارس، ۱۴۲۲ق: ۲۴۰). برخی آن را گناه معنی کرده‌اند؛ مانند آیه ۹۱ سوره توبه (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۲۰۲). ایزوتسو می‌نویسد: «این اصطلاح تقریباً با «إثم» مترادف است و بیشتر در بخش‌های تشریحی قرآن به کار رفته است، به نظر می‌رسد که این واژه بر گناه و جرمی دلالت دارد که درخور تنبیه و مجازات است (همان، ۱۳۷۸: ۵۱۲).

۸- حوب

یگانه معنای این واژه عبارت است از ضایع کردن حقوق از سوی کسی که بر او اعتماد شده است و از بدترین مصادیق گناه می‌باشد (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۳۲۷). «حوب» به فتح اوّل و ضمّ آن، هر دو به معنی گناه آمده است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۱۹۰). در آیه «وَأْتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا» (النساء/۲)، خوردن مال یتیم با عنوان گناه کبیره مطرح شده است.

۹- خطا (خاطی، مُخطئ، خطیئة و خِطأ)

یگانه معنای این واژه عبارت است از آنچه که در مقابل صواب است و «خطا» یا در حکم است؛ مانند (الأحزاب/۵) یا در عمل؛ مانند (البقره/۲۸۶) یا در تعیین مصداق و موضوع (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۷۹-۸۰). ابن‌فارس می‌گوید: «يَدُلُّ عَلَى تَعَدِّي الشَّيْءِ وَ الدَّهَابِ غَنَةً» و خطا از این باب است، چراکه آن تجاوز از حدّ صواب است. گفته می‌شود: «أَخْطَأُ»، زمانی که از صواب تعدی کند و «خَطِيءٌ يَخْطَأُ» زمانی که گناه کند» (ابن‌فارس، ۱۴۲۲ق: ۳۰۴). «خطا» معمولاً به کارهایی گفته می‌شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می‌زند. اما «خِطَأُ» که در آیه ۳۱ سوره اسراء

آمده (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءًا كَبِيرًا) و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید! ما آنها و شما را روزی می‌دهیم. مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است)، گناه از روی عمد است (ر.ک؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۶۹۳ و شعرانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۲۲۳).

کلمه «خاطئین» جمع «خاطی»، اسم فاعل از (خَطَى يَخْطَأُ) است. همچنان که «مُخْطِئٌ» اسم فاعل از باب افعال، یعنی از «أَخْطَأَ يُخْطِئُ» است. فرق بین خاطی و مُخْطِئٌ به گونه‌ای که راغب گفته، این است که خاطی بر کسی اطلاق می‌شود که بخواهد کاری را بکند که از عهده انجام آن بر نمی‌آید و آن را به صورت ناقص انجام می‌دهد. همچنان که در قرآن آمده است: ﴿...إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءًا كَبِيرًا: ... مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است﴾ (الإسراء/۳۱) و فرمود: ﴿...وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ: و ما خطاکار بودیم﴾ (یوسف/۹۱). برعکس «مُخْطِئٌ» درباره کسی استعمال می‌شود که بخواهد کاری انجام دهد که از عهده آن کار برمی‌آید، ولی صحیح از آب درنیاید و اسم مصدر آن «خطاء» به دو فتحه است، چنان که در قرآن آمده است: ﴿...وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطْئًا...: و هر کس مؤمنی را به اشتباه کُشت﴾ (النساء/۹۲) (همان، بی تا: ۱۵۱). معنای جامع بین این دو لفظ، عدول از جهت است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۱۴). بعضی از مفسران هم گفته‌اند: «خاطی به کسی گفته می‌شود که عمداً به سراغ خطا می‌رود، ولی مُخْطِئٌ هم به عمد گفته می‌شود و هم به سهو» (شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۶۹۴). در قرآن کریم، «خاطی» به گناهکار اطلاق می‌شود (القصص/۸) و مُخْطِئٌ به خطاکننده معذور (الأحزاب/۵). «خاطئاً» مؤنث «خاطی» است (العلق/۱۶) (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۲۶۰). ایزوتسو «خاطی» را جایگزین کافر می‌داند (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۵۰۸).

تفاوت «خَطِيئَةٌ» و «إِثْمٌ» (النساء/۱۱۲)

«خَطِيئَةٌ» معنای وسیعی دارد که هم گناه عمدی و هم غیرعمدی را شامل می‌شود، ولی «إِثْمٌ» معمولاً به گناه عمدی و اختیاری گفته می‌شود (ر.ک؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۲) و به عبارت دیگر، «خَطِيئَةٌ» گاهی غیرعمدی است، ولی إِثْمٌ همیشه عمدی است و در اثر کثرت استعمال به

همه گناهان، «خطایا» گفته‌اند (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۷۸). از مقابله «إثم» با منافع و «إثمهما» با «نفعهما» (البقره/۲۱۹) به دست می‌آید که معنی اصلی آن «ضرر» است؛ زیرا همیشه ضرر مقابل نفع است. در تفسیر المنار ذیل آیه (البقره/۲۱۹) آمده است: «إثم هر آن چیزی است که در آن ضرر و زیان باشد، در این صورت، به گناه، قمار، خمر و مطلق کار حرام از آن روی «إثم» گفته شده که ضرر هستند و از خیر بازمی‌دارند» (رشیدرضا، بی‌تا، ج ۲: ۲۵۹). البته ایزوتسو بر آن است که «خطیئة» تقریباً همان معنای «إثم» را دارد و این از مثال زیر به خوبی روشن می‌شود:

﴿وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا...: و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود﴾ (النساء/۱۱۲) (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۵۰۷).

کلمه «خطیئة» به معنای عملی است که خطا در آن انباشته شده، استقرار یافته است و «خطا» آن فعلی است که بدون قصد از انسان سر زده باشد؛ مانند قتل خطا. همه اینها به حسب اصل لغت است، اما بر حسب استعمال باید دانست که معنای کلمه «خطا» را توسعه داده‌اند و به عنوان مجاز هر عملی که نمی‌بایست انجام شود، از مصادیق خطا شمرده‌اند و هر عمل و یا اثر عملی را که از آدمی بدون قصد سر زده باشد، «خطیئة» خوانده‌اند (که در این صورت، معصیت شمرده نمی‌شود) یا شایسته نبود که انسان قصد انجام آن را بکند (که در این صورت، معصیت و یا وبال معصیت به شمار می‌آید) و مراد از «کسب خطیئة» که در آیه ۱۱۲ سوره نساء آمده، همان معصیت است؛ یعنی انجام دادن عملی که می‌داند نباید انجام داد و آن عملی است که با قصد و عمد انجام شود، هر چند سزاوار نبوده که مورد قصد واقع شود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۱۲۲-۱۲۱). معنای اصلی ریشه سامی واژه خطا، ظاهراً اشتباه کردن و از دست دادن بوده است و در حبشی به معنای پیدا نکردن و نیافتن است، از معنای خطا کردن در نشانه‌گیری است که مفهوم گناه کردن پیدا شده است (ر.ک؛ جفری، ۱۳۷۲: ۱۹۶).

۱۰- خیانت (اختنان)

یگانه معنای این واژه عبارت است از عمل (قول، فعل یا نیت) برخلاف تعهد، و آن عمل چیزی است که از فرد انتظار می‌رود و وظیفه اوست، خواه آن وظیفه امر تکوینی باشد، خواه تشریحی

(ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۱۵۲). مراد از خیانت، هر گونه تعدی و تجاوز به حق دیگری است از سوی هر کس، نه فقط خیانت در امانت. راغب اصفهانی می‌گوید: «کلمه خیانت و کلمه نفاق هر دو به یک معناست، با این تفاوت که «خیانت» را در باب نفاقی به کار می‌برند که در عهد و امانت بوزند. این معنا و کاربرد اصلی این دو کلمه است، ولی بعدها مورد استعمال دیگری پیدا کرده است. پس خیانت به معنای مخالفت با حق، به وسیله نقض سری عهد است و مقابل خیانت، امانت است» (راغب اصفهانی، بی تا: ۱۶۲ و طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۶۹۳). در تفسیر مجمع‌البیان هم آمده است: «خیانت، شکستن عهد در چیزی است که آدمی را در آن امین دانسته باشند، لیکن این معنا تنها معنای خیانت در امانت است، اما خیانت به معنای عام، عبارت از نقض هر حقی است که قرار داده باشند، چه عهد و چه امانت» (طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۴: ۴۵۴).

فرق خیانت و اختنان

«خیانت» مخالفت با حق و منع حق است با نقض عهد در نهان. در *أقرب الموارد* آمده است: «اختنان همان خیانت است، جز اینکه اختنان از خیانت ابلغ و رساتر است» (قرشی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۳۱۵). راغب اصفهانی می‌گوید: «اختنان تحرک میل انسان به خیانت است، نه خود خیانت، ولی عبارت «فَتَابَ عَلَیْكُمْ وَ غَفَا عَنْكُمْ» پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت»، در آیه ﴿أَجِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لَبَاسُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لَّهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَیْكُمْ وَ غَفَا عَنْكُمْ...﴾ (البقره/۱۸۷) نشان می‌دهد که آنها خیانت می‌کرده‌اند، نه اینکه میل به خیانت داشته‌اند و بهتر است بگوییم که افتعال در اینجا برای مبالغه است. در این صورت، می‌توان گفت که مراد از مبالغه در خیانت ادامه آن است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۳۱۵). «خائنه» گرچه اسم فاعل است، ولی در آیه ۱۳ سوره مائده معنی مصدری دارد و مساوی با خیانت است و منظور از آن، پیمان‌شکنی‌های بنی‌اسرائیل است و «خوان» در آیه ۱۰۷ سوره نساء به معنی بسیار خیانت‌کننده است (ر.ک؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۵۵-۷۵۴).

۱۱- خوض

یگانه معنای این واژه عبارت است از فرو رفتن در چیزی که در آن فساد است و شرّ و فساد از لوازم مفهوم «خوض» است و «خَاضَ فِي الْقُرْآنِ» یعنی باطل و شر را در قرآن وارد کرد (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۱۴۳-۱۴۲). راغب اصفهانی در مفردات آورده است که خوض در اصل به معنی وارد شدن تدریجی در آب و راه رفتن (و شنا کردن) در آن است، ولی بعداً به عنوان کنایه به معنی «ورود یا شروع به کارها یا سخنان زشت و بد» آمده است (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۶۱). بنابراین، این واژه در قرآن مجید بیشتر به «وارد شدن در مطالب باطل و بی‌اساس» اطلاق شده است (ر.ک؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۴۸). در قرآن کریم، کلمه «خوض» در معنای ورود به آب اصلاً به کار نرفته است و در همه جا به معنای «خوض در باطل» است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۳۱۲). شعرانی این واژه را به معنای «به باطل مشورت کردن» آورده است (شعرانی، ۱۳۹۸ق، ج ۱: ۲۴۳). این کلمه با مشتقات خود، ۱۲ بار در قرآن به کار رفته است.

۱۲- رجس (رجز)

راغب واژه «رجس» را «شیء قذر و پلید» معنا کرده است و در مجمع‌البیان از زجاج نقل شده که «رجس نام هر کار تنفرآور» است و از فرآء نقل می‌کند که آن نظیر رجز است و شاید «رجز» و «رجس» یک کلمه‌اند و سین به زاء بدل شده است. در قرآن مجید چیزها و کارهایی که با رجس توصیف شده، عبارتند از: خمر، قمار، بُتها (المائده/۹۰)، میتة، خون، گوشت خوک (الأنعام/۱۴۵) (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۵۵-۵۶). «رجز» در اصل به معنی «اضطراب و تزلزل» است که در نتیجه، همان اعمال و اخلاق ذمیمه به انسان دست می‌دهد، در حالی که بعضی این لغت را به معنی «عذاب» می‌دانند که بر اثر اعمال سوء که موجبات عذاب الهی را فراهم می‌کند، به وجود می‌آید و در قرآن مجید، واژه «رجز» غالباً به معنی «عذاب» آمده است. بعضی نیز معتقدند که «رجز» و «رجس» که به معنی «پلیدی» است، مرادف هستند (ر.ک؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۱۳۴). «رجز» (پلیدی) به معنای بُتها، هر گونه معصیت، اخلاق زشت و ناپسند، حُبّ دنیا که سرآغاز هر خطیئه و گناه است، عذاب الهی که نتیجه شرک و معصیت است و هر چیزی که انسان

را از خدا غافل می‌کند، تفسیر شده است (ر.ک؛ همان: ۱۳۳). معمولاً «رجس» را به «شُرک و بت‌پرستی و یا پلیدی و نجاست» ترجمه می‌کنند و آن را صورت دیگر از «رجز» که در آیه ۵۹ سورة البقره و در آیه ۱۳۴ سورة اعراف و غیره آمده، می‌شمارند (ر.ک؛ ابن‌منظور، بی‌تا، ج ۷: ۲۱۹ و راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۸۶ ...). اما بر روی هم، دانشمندان در توجیه واژه احساس دشواری می‌کرده‌اند، چون زمخشری گمان می‌برد که واژه غلط خوانده شده است و باید به عوض «رُجز» آن را رجز خواند و سیوطی در *الإتقان* آن را صورتی دیگر از «رجز» به گویش قبیله هذیل می‌داند. اما احتمال دارد که واژه همچنان که بل و ارنس گمان برده‌اند، واژه سریانی به معنی «خشم» باشد که در عبارت «غضب‌آینده»؛ مثلاً در *انجیل متی*، باب ۳ آیه ۷ به کار رفته است (ر.ک؛ جفری، ۱۳۷۲: ۲۱۹). ایزوتسو می‌نویسد: «هرگاه مَهر «حرمت» (تابو) بر چیزی زده شود، آن چیز از سطح هستی معمولی بالاتر قرار می‌گیرد و حرمت به معنای اصلی دوگانه آن که هم پاکی و هم پلیدی را می‌رساند، پیدا می‌کند و به عبارت دیگر، «غیر قابل لمس» می‌شود. به نظر می‌رسد که جنبه اخیر شیء «حرمت‌دار» در قرآن مجید با کلمه «رجس» بیان می‌گردد که واژه‌ای است فوق‌العاده پُر قدرت با معنای اصلی «پلشت و ناپاک». واژه «رجس» احساس شدید بیزارى و «رانش» جسمانی را القاء می‌کند» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۴۹۴).

۱۳- زور

یگانه معنای این واژه عبارت است از «عدول از ظاهر در باطن با آراستن ظاهر (عدول عن الظاهر باطناً مع تسویة الظاهر)، به معنای توجه به خلاف ظاهر. زور اسم مصدر است به معنای آنچه که از آن عدول به دست می‌آید که آن مخالف جریان طبیعی است. پس زور معنای نزدیک به «ریاء» را دارد و فرق بین زور و کذب آن است که زور همان دروغی است که در ظاهر زیبا و آراسته نشان داده می‌شود تا گمان شود که آن راست است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴: ۳۶۵-۳۶۴). ابن‌فارس یگانه معنای آن را میل و عدول گرفته است و می‌گوید: «به دروغ، زور می‌گویند چون از راه حق منحرف شده است و به ملاقات‌کننده، زائر می‌گویند، چون او در هنگام زیارت تو از دیگران عدول کرده است» (ابن‌فارس، ۱۴۲۲ق: ۴۴۳). طبرسی در *مجمع‌البیان* می‌گوید: «کلمه «زور» در اصل به معنای جلوه دادن باطل به صورت حق است» (طبرسی، ۱۴۰۶ق: ج ۷: ۲۸۳). ظاهراً مراد

از زور، قول منحرف از حق و قول باطل است، اعم از اینکه دروغ باشد و یا غیر آن و از ردیف اوثان و قول زور که در آیه ۳۰ سوره حج آمده، به دست می‌آید که سخن باطل از نظر قرآن چنان کار زشتی است که در ردیف بُت و بُت‌پرستی است و از آیه ۴ سوره فرقان روشن می‌شود که گفتار ظالمانه، زور است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۳۹). این واژه در آیه ۳۰ سوره حج در ارتباط با شرک به کار رفته است، اما در آیات دیگر رنگی خاص ندارد. بیشتر به نظر می‌رسد که این واژه از ریشه ایرانی گرفته شده باشد. در فارسی، زور به معنای دروغ و باطل آمده است. احتمال دارد که این واژه مستقیماً از فارسی میانه وارد زبان عربی هم شده باشد (ر.ک؛ جفری، ۱۳۷۲: ۲۴۰-۲۳۹).

۱۴- زیغ

در مجمع‌البیان (ر.ک؛ طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۶۹۹)، *النهائية* (ر.ک؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۷، ج ۲: ۳۲۴) و نیز صحاح (ر.ک؛ جوهری، بی‌تا، ج ۴: ۱۳۲۰) این واژه به معنای «مطلق میل» گفته‌اند. در قرآن همواره در میل خصوصی که «میل از حق» باشد به کار رفته است. از آیه ۷ سوره آل‌عمران ملاحظه می‌شود که «زیغ» در انحراف دل از حق به کار رفته است. در عده‌ای از آیات مانند آیه ۱۷ سوره نجم، آیه ۱۰ سوره احزاب و آیه ۶۳ سوره ص، نسبت «زیغ» به چشم داده شده است و آن همان انحراف و اشتباه چشم است که واقع را در صورت دیگر ببیند (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۹۴). به بیان بهتر، زیغ عبارت است از میل نفسانی که برای آدمی پیش می‌آید و نفس را از استقامت منحرف می‌کند و لازمه‌اش انحراف از حق به سوی باطل است (ر.ک؛ تاج‌دینی، ۱۳۸۲: ۲۸۵).

۱۵- ذنب

راغب اصفهانی در مفردات آورده است: «ذنب در اصل، «دنباله چیزی را گرفتن» است. سپس به هر کاری که سرانجام آن وخیم باشد، استعمال شده است» (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۸۴). ایزوتسو می‌نویسد: «قرآن اغلب این واژه را درباره گناهان شیرانه علیه خداوند به کار می‌برد و مصادیق آن عبارتند از: ۱- تکذیب: یعنی دروغ بستن به خدا (آل‌عمران/۱۱). ۲- کفر (الأنفال/۵۲). ۳- استکبار (العنکبوت/۴۰-۳۹). وی با استناد به آیات ۱۳۵-۱۳۴ سوره آل‌عمران، ذنب را در بر گیرنده فحشاء و ظلم می‌داند» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۴۹۸-۵۰۰). یگانه معنای این واژه عبارت است از تبعیت با قیود

تأخر، اتصال و پستی. همچنین با در نظر گرفتن این قیود، بر گناهی که به گناهکار ملحق شده است و از او جدا نمی‌شود، اطلاق می‌شود (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۳۴). ذنب عبارت از هر عملی است که دنبال آن ضرری یا فوت نفعی و مصلحتی بوده باشد. این کلمه مرادف با معصیت (نافرمانی) نیست، بلکه معنای آن، اعم است (ر.ک؛ تاجدینی، ۱۳۸۲: ۲۴۶). به عبارت دیگر، هر عمل نیکو که فوت آن پشیمانی آورد و توبه از آن معقول باشد نیز ذنب نامیده می‌شود، هر چند مرتکب آن مستحق عقاب نباشد، بلکه هر چند حسرت آورد، مانند آنکه نماز صبح را برای آنکه خواب مانده، ترک کند و روزه ماه رمضان را برای سفر یا مرض افطار کند، پس همیشه ذنب از تقصیر و آمرزش خاص تخلف از فرمان خدایی نیست (ر.ک؛ شعرانی، ۱۳۹۸ق، ج ۱: ۲۸۰). در آیه **﴿وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾** که در آیه ۵۵ سوره غافر آمده، به نظر می‌آید مراد از این ذنب، خیال‌هایی است که درباره توفیق و پیشرفت اسلام به قلب مبارک آن حضرت راه می‌یافت که آیا این دین پیش می‌رود؟ (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۵).

فرق بین ذنب، وزر، خطا، معصیت، حوب، اثم و جرم این است که نظر در ذنب به خاطر پیوستگی و پستی و دنبال کردن است و در «وزر» به خاطر سنگینی و سنگین بودن تحمل آن است و در «خطا» به خاطر خطیئه است و در «معصیت» به خاطر نافرمانی دستور و خلاف تکلیف است و در «حوب» به دلیل راندن و رانده شدن است و در «اثم» به سبب کوتاهی و کندی است و در «جرم» به خاطر انقطاع از حق است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۳۴-۳۳۵).

فرق خطیئه و ذنب

ذنب کاری است که انجام آن زشت است و به دنبال آن، مذمت و عقاب می‌آید، در حالی که در آیات ۲۹ و ۹۷ سوره یوسف از کار برادران یوسف تعبیر به «خطا» کرده، به خاطر اعتذار و حمل بر خطا و اشتباه و غفلت، چراکه در آن اعمال از روی عمد و به نیت گناه انجام نگرفته است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۷۹-۸۰). ولی ایزوتسو با استناد به آیه ۹۷ سوره یوسف، ذنب و خطا را یکی می‌داند (ر.ک؛ ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۵۰۹) و در جای دیگر می‌نویسد: «بیضاوی (در انوار التنزیل و اسرار التأویل، ذیل آیه ۲۹ سوره یوسف) گفته است که ذنب مفهومی است که در سطح بالاتری از خطیئه قرار دارد و عامل «قصد» یا «نیت» را به عنوان «فصل» یعنی وجه افتراق خطیئه از ذنب یاد کرده

است؛ به عبارت دیگر، بنا بر گفته بیضاوی، خطیئه به آن ذنب اطلاق می‌شود که از روی قصد و نیت انجام گرفته باشد» (همان، ۱۴۱۸ق: ۷۷).

۱۶- سُحْت

یگانه معنای این واژه عبارت است از مفهوم عامی که شامل مکروه، خبیث و هدر است. پس هر چیزی که در عُرف، مکروه، خبیث یا هدر است، سُحْت است و إسحات یعنی ساقط و باطل کردن چیزی یا مکروه یا خبیث شمردن آن. ﴿فَيَسُحِّتَكُم بِعَذَابٍ﴾ (طه/ ۶۱)؛ یعنی شما را از مقام حق و انسانیت ساقط می‌کند (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۵: ۷۰). زمانی که گفته شود: «سحت الشیء» یعنی مستأصل و نابود شد. مال سُحْت، هر حرامی است که به خوردن آن ننگ و عار آورد و وجه تسمیه آن این است که باقی نمی‌ماند. صاحب مفردات «سُحْت» را پوستی معنا کرده که از چیزی کنده می‌شود و در وجه تسمیه آن می‌گوید: «گویى حرام، دین و مروت شخص را از بین می‌برد» (راغب اصفهانی، بی تا: ۲۳۱).

سُحْت در تفاسیر و روایات به موارد زیر اطلاق شده است:

- رشوه گرفتن در قضاوت، قیمت سگ، اجرت زانیه، قیمت مشروب، خوردن مال یتیم، ربا و غیره (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۳۷). ﴿أَكَاوُنَ لِلْسُّحْتِ﴾ (المائده/ ۴۲)، یعنی چیزی را می‌خورند که دین آنان را از بین می‌برد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۵۱۸). این واژه یک اصطلاح خاص و فنی است و آیات در بر دارنده آن از گروه آیات متأخر مدنی هستند. اسپرنگر حدس می‌زند که این اصطلاح از یهودیان گرفته شده است (ر.ک؛ جفری، ۱۳۷۲: ۲۵۳).

۱۷- سرف

سرف (به فتح اول و دوم) به معنای تجاوز از حد است. در صحاح گویند: «السَّرْفُ ضِدُّ الْقَصْدِ» (جوهری، ۱۳۶۷، ج ۴: ۱۳۷۳). راغب در مفردات گویند: «آن تجاوز از حد است در هر کار، هر چند در انفاق شهرت دارد» (راغب اصفهانی، بی تا: ۴۰۷). در أقرب/الموارد آمده است: «آن ضدّ میانه‌روی، تجاوز از حدّ و اعتدال است» (قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۵۷). باید دانست «اسراف» و «سرف» هر دو به

یک معنی است، ولی به عقیده طبرسی، «اگر تجاوز در جانب افراط باشد، اسراف گفته می شود و اگر در جانب تقصیر باشد، سرف» (طبرسی، ۱۴۰۶ ق.، ج ۳: ۱۵). استعمال آن در قرآن همه جا از باب افعال است: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ...﴾ بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید... ﴿(الزمر / ۵۳). علامه طباطبائی در المیزان فرموده است: «گویی معنی جنایت یا نظیر آن به «أسرفوا» تضمین شده است، لذا با «عَلَى» متعدی گردیده است. اسراف بر نفس آن است که بر آن با ارتکاب گناه تعدی شود، اعم از آنکه با شرک یا با گناهان صغیره و کبیره باشد» (قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۵۷).

البته ایزوتسو درباره اسراف (مصدر از ریشه سرف) دیدگاه دیگری دارد. وی معتقد است که اسراف در اصل، معنای درگذشتن از حد لازم دارد، بی آنکه متضمن مفهوم تخطی و تجاوز به حقوق دیگران باشد؛ به عبارت دیگر، اسراف به معنای «بریز و بیاش کردن» است، لذا نامتعادل بودن و زیاده روی کردن است و آیات ۳۱ سوره اعراف و آیه ۱۴۲ سوره انعام در توصیف زیاده روی کردن در خوردن و آشامیدن به کار رفته است. البته این عمل خودبه خود خطا و گناه نیست. اما هنگامی که فوق العاده از حد بگذرد، از نظر اخلاقی خطا و ناپسند به حساب می آید. در این معنا، اسراف چیزی است که خداوند از آن بیزار و متنفر است (ر.ک؛ ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۵۴).

در یک جمع بندی، می توان گفت که در بافت های قرآن، مُسْرِف به معانی ذیل آمده است:

الف) کسی که در خوردن و آشامیدن زیاده روی می کند (الأعراف / ۳۱). **ب)** کسی که عمل لواط را انجام دهد (الأعراف / ۸۱-۸۰). **ج)** کسی که هرگز عمل صالح از او سر نمی زند و جز فساد در زمین نمی پراکند (الشعراء / ۱۵۲-۱۵۱). **د)** کسی که در صداقت و صمیمیت فرستاده خدا شک و تردید می کند و درباره آیات الهی به مجادله های عبث و بیهوده می پردازد (غافر / ۳۵-۳۴). **هـ)** مترادف با کافر، مشرک و بت پرست (غافر / ۴۳-۴۲). **و)** کسی که در انکار زیاده روی کرده، از «حدود» تخطی می کند (المائدة / ۳۲).

۱۸- سوء (سیئة و سواى)

ابن فارس می‌گوید که سوء از باب قبح است و «رجل أسوأ» یعنی «قبیح» و برای همین گناه، سیئة نامیده شده است و آتش جهنم، در آیه ۱۰ سوره روم به خاطر زشتی منظره آن، «سواى» نامیده شده است (ابن فارس، ۱۴۲۲ق: ۴۷۵). مصطفوی می‌گوید: «یگانه معنای این واژه عبارت است از آنچه که در ذات خود زیبا نیست، چه در عمل، موضوع، حکم، امر قلبی یا معنوی و یا غیره باشد» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۵: ۲۵۱). سوء به ضم سین، بنا بر قول صاحب صحاح (ر.ک؛ جوهری، بی تا، ج ۱: ۵۵)، قاموس (ر.ک؛ فیروزآبادی، بی تا، ج ۱: ۲۱)، اسم است و بنا بر نظر بیضاوی (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۵: ۱۲۷) مصدر است و بنا بر قول صاحب مفردات، به معنی هر چیز اندوه‌آور است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، بی تا: ۴۴۱). «سوء» به فتح سین نیز مصدر است به معنی «بدی» و به نظر قرشی، مصدر به معنی فاعل است؛ مثلاً «دائرة السوء» که در آیه ۹۸ سوره توبه آمده است؛ یعنی بلای حزن‌آور (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۳۴۶-۳۴۷). سوء در آیه ۲۲ سوره طه را به معنی «مرض و آفت» گفته‌اند (ر.ک؛ همان: ۳۴۹) و در آیه ۲۴ سوره یوسف به معنی بدنامی یا خیانت است (ر.ک؛ همان، ج ۵: ۱۵۴). علامه طباطبائی^(ه) می‌فرماید: «سوء به چیزی گفته می‌شود که مورد نفرت انسان و اجتماع انسانی باشد و درجه شدید آن را فحشاء گویند؛ مانند زنا. این کلمه معصیت یا قصد معصیت را شامل است. ظاهراً تردید بین «سوء» و «ظلم به نفس» در آیه ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ...﴾ (النساء/ ۱۱۰) و درجه‌بندی این دو که ظلم به نفس در درجه بعد از «سوء» قرار گرفته، برای آن است که مراد از سوء، تعدی به غیر و مراد از ظلم تعدی به نفس است یا به علت آن است که سوء چیزی است ساده‌تر و سبک‌تر از ظلم؛ مثل معصیت صغیره نسبت به کبیره» (ر.ک؛ تاجدینی، ۱۳۸۲: ۳۰۸).

«سئی» وصف است به معنی «بد و قبیح» (فاطر/ ۴۶ و الإسراء/ ۳۸) و «سیئة» مؤنث «سئی» است و آن پیوسته وصف آید مثل خصلت سیئة، عادت سیئة و امثال آن. اگر آن را لازم بگیریم، به معنی بد و قبیح است و اگر متعدی بدانیم، معنای «بدآور و محزون‌کننده» می‌دهد (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۳۴۸). جمع سیئة در قرآن، سیئات است و آن در قرآن به معنی گناه، شفاعت بد و آثار

وصفی گناهان از قبیل تیرگی قلوب، رفتن آبروها، آمدن عذاب دنیوی و غیره است. از سوی دیگر، سیئه گویا گاهی به «گناه» هم اطلاق شده است (الأنعام/۱۶۰) (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۳۴۸ و همان، ج ۵: ۱۱۰).

علامه طباطبائی^(۵) در باب «سیئه» می‌فرماید: «این کلمه به حادثه یا عملی اطلاق می‌گردد که در آن زشتی باشد. لذا گاهی به مصائب و حوادث بدی که برای انسان اتفاق می‌افتد، اطلاق می‌گردد؛ مانند آیه ﴿...وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ...﴾ و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست...» (النساء/۷۹) و ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ...﴾ و از تو تقاضای شتاب در سیئه (و عذاب) می‌کنند...» (الرعد/۶). گاهی هم به نتایج معاصی و آثار دنیوی و اخروی آن گفته می‌شود؛ مانند آیه ﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا...﴾ سپس بدیهای کارهایشان به آنها رسید...» (الزمر/۵۱). در حقیقت، به همان معنای قبل می‌گردد. گاهی به خود معصیت نیز گفته می‌شود؛ مثل ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا...﴾ و کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن...» (الشوری/۴۰). «سیئه» به معنی معصیت و گاهی به مطلق معاصی، چه کبیره و چه صغیره اطلاق می‌گردد؛ مانند ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ...﴾ آیا کسانی که مرتکب بدی‌ها و گناهان شدند، گمان کردند...» (الجماعه/۲۱). گاهی نیز فقط به گناهان صغیره گفته می‌شود؛ مانند: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ...﴾ اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید، پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم...» (النساء/۳۱). چون در صورتی که از گناهان کبیره دوری شود، فقط گناهان صغیره می‌ماند» (تاجدینی، ۱۳۸۲: ۳۰۸-۳۰۹). «سوای» مؤنث «أسوأ» و یا مصدر است مثل بُشری (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۳۴۷) و حالتی را گویند که صاحب آن از آن در رنج باشد (تاجدینی، ۱۳۸۲: ۳۰۶). ایزوتسو می‌نویسد: «واژه سیئه که تقریباً معادل «بد» و «زشت» است، می‌تواند در بعضی بافت‌ها مانند آیات ۹۲ و ۹۳ سوره اعراف به معنای سختی، بدبختی و نومیدی به کار رود» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۷۶).

۱۹- صغیره

یگانه معنای این کلمه عبارت است از: «تحقق ذلت به گونه‌ای که صاحب آن به آن ذلت اعتراف کند. و آن نقطه مقابل کبر است و مشتقات واژه «صغر» هم در امور مادی و هم در امور معنوی به کار می‌رود؛ امور مادی مانند: ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُنْتَبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (التوبه/۱۲۱) و آیه ۲۴ سوره اسراء. امور معنوی نیز مانند: ﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ (الأعراف/۱۳) و آیه ۱۱۹ سوره اعراف، آیه ۲۹ سوره توبه و آیه ۳۷ سوره نمل. گاهی این واژه در امور، اعم از مادی و معنوی می‌آید؛ مانند: آیات القمر/۵۳، الکهف/۵۹، یونس/۶۱، چراکه ضبط آنچه که متعلق به آثار انسان و غیر آن است، منحصر در مادیات نیست، بلکه معنویات مهم‌تر و اولی است. کلمه «صغیر» بر وزن فاعیل دلالت بر ثبوت صغر دارد (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶: ۲۴۳).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۴۹ سوره کهف می‌نویسد: «دو کلمه «صغیره» و «کبیره» وصف‌اند که در جای موصوف خود که همان خطیئه یا معصیت و یا رستگاری و امثال آن نشسته‌اند» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۳۲۴). ایشان می‌افزایند: «ترس مجرمان از آنچه در کتاب است، دلالت می‌کند بر اینکه مراد از «صغیره» و «کبیره»، گناهان صغیره و کبیره است» (همان، ج ۴: ۳۲۴). راغب اصفهانی می‌نویسد: «صغیر و کبیر در آیات ۵۳ سوره قمر، ۴۹ سوره کهف، ۶۱ سوره یونس به قدر و ارزش خیر و شرّ و به اعتبار یکدیگر ذکر شده است» (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۴۸۵). برخی از تفاسیر صریحاً «صغیره» را در آیه ۴۹ سوره کهف به معنای «گناه» آورده‌اند (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱: ۴۷۰؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۳۲۴ و قرشی، ۱۳۶۷، ج ۶: ۷۶).

۲۰- عثی

راغب در مفردات می‌گوید: «عیث و عثی با اینکه دو واژه هستند، از نظر معنا به هم نزدیک هستند، با این تفاوت که واژه «عیث» بیشتر در فسادهایی گفته می‌شود که محسوس باشد، به خلاف واژه «عثی» که بیشتر در فسادهای معنوی و غیرحسی به کار می‌رود؛ مانند آیه ﴿...وَلَا

تَعْتَوُا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ: و در زمین به فساد سر برمدارید ﴿ (هود / ۸۵)﴾ (راغب اصفهانی، بی تا: ۳۳۳). یگانه معنای این واژه عبارت است از: «پیوسته خارج شدن از اعتدال و از مصادیق آن، ظهور فساد با خروج از عدل و صلاح است» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۳۳). صاحب المنار این واژه را به معنای «نشر فساد» می داند (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۴: ۲۱۹). ابن فارس می گوید: «عشی کلمه‌ای است که بر فساد دلالت می کند» (ابن فارس، ۱۴۲۲ق: ۷۱۱).

۲۱- عدو (عداوة، عدوان)

یگانه معنای این واژه عبارت است از: «تجاوز به حقوق دیگران» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۶۳). این واژه دلالت می کند بر تجاوز در چیزی و اقدام کردن (تقدم) به آنچه که شایسته است به آن اکتفا شود (ر.ک؛ ابن فارس، ۱۴۲۲ق: ۷۱۹). راغب اصفهانی می گوید: «عدو به معنای تجاوز و ضدّ التیام است که اگر نسبت به قلب غیرملتئم لحاظ شود، گفته می شود «عداوة» و «معاداة» (دشمنی) و اگر نسبت به راه رفتن غیرملتئم لحاظ شود، می گویند عدو (دویدن) و اگر نسبت به معاشرت غیرملتئم لحاظ گردد، «عدوان و عدو» گویند و از این باب است قول خدای تعالی که می فرماید: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾: به (معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند، دشنام ندهید، مبدا آنها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند!... ﴿ (الأنعام / ۱۰۸)﴾ (راغب اصفهانی، بی تا: ۳۳۸). از مقابله عدوان با اثم در آیات البقره / ۸۵، المائده / ۲ و ۶۲ و المجادله / ۸ و ۹ چنین برمی آید که مراد از «اثم»، گناه نسبت به خویش و مراد از «عدوان»، ظلم به دیگران است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۴: ۳۰۸). ابن فارس «عدوان» را به معنی ظلم آشکار گرفته (ابن فارس، ۱۴۲۲ق: ۷۱۹)، ولی علامه طباطبائی^(۵) آن را به معنی مطلق تجاوز، چه مذموم و چه ممدوح می داند (ر.ک؛ تاجدینی، ۱۳۸۲: ۳۸۱).

اگر عدوات با بغضاء، یکجا بیاید (المتحنه / ۴)، ظاهراً مراد از عدوات، دشمنی ظاهری و مراد از بغضاء، کینه قلبی است، اگرچه عدوات به معنی مطلق تجاوز قلبی است. در اقرب الموارد آمده است: «عدوات به معنی خصومت و دوری است و به قولی آن اخصّ از بغضاء است که هر عدوّ مبغض است و گاهی آنکه دشمن نیست، مبغض است» (قرشی، ۱۳۶۷، ج ۴: ۳۰۸). ولی علامه طباطبائی^(۵)

عداوت را به معنی خشم توأم با تجاوز عملی می‌داند (ر.ک؛ تاجدینی، ۱۳۸۲: ۳۸۱). ایزوتسو می‌نویسد: «واژه اعتداء که معنای تقریبی آن «پراگذاشتن از حدّ خود» است و معنای تعدّی و تخطّی نسبت به دیگران را یافته است، با واژه ظلم در قلمرو وسیعی از معنای خود همانند یکدیگر هستند. در حقیقت، در موارد مهمّ بسیاری کلمه معتدّی به مثابه مترادف تامّ و تمام ظلم عمل می‌کند، چراکه یکی از وجوه و جنبه‌های ظلم، عبارت از شکستن و تجاوز از حدود الله است و واژه اعتداء در این معنا نیز درست در اوضاع و احوال مشابه به کار رفته است (البقره/۶۵). همچنین کلمه تکذیب که یکی از وجوه ویژه کفر است، از لحاظ معنایی در ارتباط نزدیک با اعتداء به کار رفته است (مثل: المطفّیین/۱۲-۱۰)» (ر.ک؛ ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۵۳-۳۴۹).

تفاوت عدوان و اِثم

۱- اِثم همواره به معنای جرم و عدوان به معنای ظلم است (المائده/ ۶۳) (ر.ک؛ کلانتری، ۱۳۶۳: ۱۲). ۲- اِثم آن قِسم اعمال است که اثر سوء دارد، ولی اثر سوء آن از مرتکب آن به دیگران تجاوز نمی‌کند؛ مانند میگزساری و بی‌نمازی، اما عدوان، زشتی است که ضرر آن دامنگیر دیگران هم می‌شود؛ مانند گناهان مربوط به حق‌الناس (ر.ک؛ تاجدینی، ۱۳۸۲: ۱۴).

تفاوت اِثم و عدوان و معصیة الرسول (المجادله/ ۸)

«اِثم» شامل گناهانی است که جنبه فردی دارد (مانند شرب خمر) و «عدوان» ناظر به اموری است که موجب تعدّی بر حقوق دیگران است. اما «معصیة الرسول» مربوط به فرمان‌هایی است که شخص پیامبر^(ص) به عنوان رئیس حکومت اسلامی در زمینه مصالح جامعه مسلمین صادر می‌کند (ر.ک؛ شریعتمداری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۲).

۲۲- عصیان (معصیت)

این واژه در دو معنای متباین به کار می‌رود: ۱- تجمّع. ۲- فُرقة. عاصی نیز یعنی «جدا شده»، زمانی که از مادرش در دنباله‌روی جدا شود (ر.ک؛ ابن‌فارس، ۱۴۲۲ق: ۷۵۳-۷۵۲). مصطفوی،

یگانه معنای آن را «دنباله‌روی نکردن» دانسته است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۷: ۱۵۹). عصیان به معنی متأثر نشدن یا به زحمت متأثر شدن است؛ مثلاً گفته می‌شود: «کسرتة فعصی: خواستم آن را بشکنم، اما نشکست». البته این معنی، همان‌گونه که در اوامر و نواهی مولوی تصور می‌شود، در مورد اوامر و نواهی ارشادی نیز متصور است، چه اینکه بسیار می‌شود که شخص از آنها متأثر نشود یا به زحمت در او تأثیر کند. اگر فعل عصیان از نظر مسلمانان عبارت است از مخالفت دستورهایی مولوی؛ مانند امر به نماز، روزه و حج یا نهی از شرابخواری و زنا، اصطلاح تازه‌ای است که از طرف قانونگذار اسلام یا پیروان او قرار داده شده است و با تعمیم معنی آن از نظر لغت و مفهوم متعارف منافات ندارد. تفاوت «فسوق» و «عصیان» این است که فسوق عبارت از خروج از طاعت به سوی معصیت است و عصیان عبارت از خود معصیت است (ر.ک؛ تاجدینی، ۱۳۸۲: ۳۹۵ و ۴۴۱).

مراد از عصیان حضرت آدم^(ع) در آیه ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت ﴿(طه/۱۲۱)﴾، مخالفت اوست در خوردن از شجره، پیروی از وسوسه شیطان و غوایت او به قرینه آیات قبل و بعد، و نیز محروم شدن از زندگی در جنت که از آن اخراج گردید. معصیت نیز به معنی عصیان است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۵: ۱۲). ایزوتسو معتقد است: «معنای کلمه عصیان (سرکشی کردن از فرمان کسی) بسیار نزدیک است به معنای اعتداء. در حقیقت، این دو واژه اغلب در کنار یکدیگر در قرآن دیده می‌شوند (البقره/۶۱)» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۵۲).

۲۳- عوج

یگانه معنای این واژه عبارت است از انعطاف از اعتدال و استقامت (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۲۴۹). عوج (بر وزن عنب) اسم مصدر است و در آیات قرآن جز آیه (طه/۱۰۷)، درباره انحراف و کجی معنوی به کار رفته است. عدم عوج عبارت دیگری از «حق بودن» است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۵: ۶۴-۶۵). از نظر صاحب مجمع‌البیان، عوج در انحراف امور نادیدنی چون اعتقادات و سخن گفتن به کار می‌رود (ر.ک؛ طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۶ و ۷: ۶۹۲).

۲۳- فحش (فحشاء - فاحشة)

یگانه معنای این واژه عبارت از زشتی آشکار (القبیح البین) (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹: ۳۵). ثعالبی در *فقه‌اللمعه* می‌گوید: «هر امری که موافق با حق نباشد، به آن فاحشه گفته می‌شود. درجه شدید سوء را (یعنی چیزی که مورد نفرت انسان و اجتماع انسانی است) «فحشاء» می‌گویند (ر.ک؛ شعرانی و قریب، ۱۳۹۸ق، ج ۲: ۲۴۸). هر چیزی که از اندازه خود تجاوز کند، «فاحش» نامیده می‌شود و آن فقط در مواردی است که مورد کراهت است (ر.ک؛ ابن فارس، ۱۴۲۲ق: ۸۰۸). فاحشه در اصطلاح، عمل زشتی را گویند که جامعه به سبب مفاسد اجتماعی آن و رفع نکردن ضروریات مردم، آن را قبیح شمارد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۴۶). استعمال این واژه در زنا شایع است (ر.ک؛ همان، ج ۴: ۳۵). همچنین در قرآن مجید بر لواط و سحق نیز اطلاق شده است (ر.ک؛ همان: ۳۷۴). این واژه بر گناهان صغیره اطلاق نمی‌شود (ر.ک؛ همان: ۳۵). زمخشری ذیل آیه ۱۶۹ سوره بقره، فحشاء را قبیح خارج از حد گفته است. فحشاء و فاحشه در قرآن به زنا (الإسراء/۳۲)، لواط (النمل/۵۴ و الأعراف/۸۰)، مساحقه (النساء/۱۵) به قولی، تزویج نامادری (ازدواج با زن پدر پس از وفات پدر) (النساء/۲۲) و هر کار بسیار زشت گفته شده است و در آیه (الطلاق/۱) به معنی اذیت اهل خانه و دشنام دادن است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۵: ۱۵۴-۱۵۳). یکی از ویژگی‌های فحشاء و فاحشه آن است که در قرآن اغلب اوقات در ارتباط با نام شیطان استعمال می‌شود (ر.ک؛ ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۴۸۲).

تفاوت فاحشة، إثم و بغی

مراد از «فاحشة»، گناهی است که حدّ اعلای شناخت و زشتی را داشته باشد؛ مانند زنا، لواط و امثال آن. منظور از «إثم»، گناهی است که باعث انحطاط، ذلت و سقوط در زندگی گردد؛ مانند میگساری که آبروی آدمی، مال، عرض و جانش را تباه می‌سازد. منظور از «بغی»، تعدی کردن و طلب کردن چیزی است که حق طلب کردن آن را نداشته باشد؛ مانند انواع ظلم‌ها و تعدی‌ها بر مردم و استیلاء غیرمشروع بر آنان (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۱۰۶).

تفاوت فاحشة و سوء

ایزوتسو می‌نویسد: «مفسران کوشیده‌اند که میان سوء و فحشاء در آیه ۲۴ سوره یوسف، تمایز گذارند... که هیچ یک کاملاً در خور اعتماد نیست. آنچه می‌توان از همه آنها استنباط کرد، این است که دو واژه تقریباً مترادف یکدیگر هستند و با توجه به بافت متن روشن است که مراد از عبارت سوء و فحشاء، زناست... و در آیه ۷۸ سوره هود عمل زشت قوم لوط (یعنی لواط)، به وسیله واژه سیئات بیان شده است و این شاهد دیگری است بر آنکه (ف - ح - ش) و (س - و - ع) در مواردی این چنین، تقریباً مترادف یکدیگر احساس می‌شوند» (همان، ۱۳۷۸: ۴۸۱-۴۸۰).

۲۴- فسق

یگانه معنای این واژه عبارت است از خروج از مقررات دینی یا عقلی یا طبیعی لازم (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹: ۸۹) و در اصطلاح، خروج از زی‌بندگی را گویند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۱۰۶). گناهکار، فاسق است، چراکه به نسبت گناه از شرع و حق کنار رفته است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۵: ۱۷۶). عرب می‌گوید: «فسقت الرطبة عن قشرها: یعنی (هسته) خرما از پوستش خارج شد». ابن‌عربی گوید: کلمه فاسق هرگز در شعر و سخن جاهلیت شنیده نشده است و این عجیب است، چراکه این واژه عربی است، ولی در شعر جاهلی نیامده است» (ابن‌فارس، ۱۴۲۲ق: ۸۱۷). واژه فسق، به صورت استعاره در بیرون شدن از راه حق و پرده دریدن استعمال شده است و حقیقت ثانوی پیدا کرده است و نیز اعم از کفر است و به گناه کم یا زیاد اطلاق می‌گردد ولیکن متعارف شده به گناهی که زیاد باشد» (شعرانی و قریب، ۱۳۹۸ق، ج ۲: ۲۵۹).

ایزوتسو می‌نویسد: «واژه فاسق در کلام و الهیات اسلامی در دوره‌های بعد [از نزول قرآن] به عنوان یک اصطلاح فنی بر «مرتکب کبیره»، یعنی کسی که مرتکب گناه کبیره شده، اطلاق می‌گردد و این معنا را می‌یابد، اما در عهد قرآن، واژه فاسق هنوز این معنای فنی را نداشته است. ایشان برای فاسق ویژگی‌های زیر را برمی‌شمارد:

۱- فاسق مترادف با کافر به کار رفته است (البقره/۹۹ و التوبه/۸۴)، ولی فاسق کافر محض نیست؛ زیرا دست کم اسماً هم که شده است. وی در زمره مسلمانان است، اما مسلمانی است متزلزل و متلون که در هر فرصتی ماهیت منافقانه خویش را بروز می‌دهد. ۲- ناسازگاری میان گفتار و کردار. اصل «حرف زدن و عمل نکردن» و اخلاص لفظی نشان دادن و در عمل خلاف آن انجام دادن به نظر می‌رسد، آن عنصری است که در این آیات قرآنی، نقش اساسی و قاطع در تعیین وجه افتراق و مشخصه یک انسان فاسق دارد. در تجزیه و تحلیل نهایی، این نیز نمود و ظهوری از کفر است، اما رنگ معنایی خاصی بر آن افزوده شده است که آن را از لحاظ معنایی به «نفاق» نزدیکتر از کفر محض می‌سازد و در نتیجه، در آیه ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (التوبه/۶۷) می‌بینیم که مردم منافق، «فاسق» خوانده شده‌اند. ۳- بی‌وفایی و خیانت؛ مانند قوم فرعون که وعده خود را می‌شکنند و قرآن از آنها به عنوان «فاسقین» یاد می‌کند (الزخرف/۴۶-۵۴). ۴- اقدام علیه اراده و خواست خداوند. دست یازیدن به هرکاری که علیه و ضد خواست و اراده خداوند باشد، خواه این کار نقض حرمتی یا سر باز زدن از امری باشد، در قرآن مجید، «فسق» خوانده شده است و مستوجب کیفری سخت دانسته شده است. گاهی قدم از این نیز فراتر نهاده می‌شود و فسق بر آنچه مورد بیزاری و کراهت خداوند است، اطلاق می‌گردد. فسق در برخی بافت‌ها (مثلاً: الکهف/۴۸) به جای نیابردن امر خداوند است و در برخی دیگر (مانند البقره/۲۸۲) اقدام در به جای آوردن آنچه نهی شده، می‌باشد. فسق گاهی معنایی «پلید و زشت از نظر خداوند» پیدا می‌کند. در قرآن مجید، قمار میسر (نوعی قمار با تیرهای پیشگویی)، خوردن از آنچه جز به نام خداوند تقدیس شده (الأنعام/۱۲۱)، لواط (العنکبوت/۳۴)، افتراء و تهمت (النور/۴)، همه کارهایی است که لفظ فسق بر آنها اطلاق گشته است (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۲۴-۳۲۳).

۵- فسق در مقابل ایمان: به سخنی کلی‌تر، تمام اعمال که ناظر بر کفر نهادی و پنهانی در مقابل ایمان باشد، فسق نامیده می‌شود. از این رو، در آیه ۸۱ سوره مائده می‌بینیم که فاسق درست در مقابل مؤمن به کار رفته است، چون ایمان پیروی کردن از هدایت الهی و در نتیجه، گام برداشتن در صراط مستقیم است و آن کس که چنین نکند، فاسق است (الحديد/۲۶). به همین دلیل، «از یاد بردن خدا»، فسق محسوب می‌شود؛ به این معنا که منجر به فسق می‌شود (الحشر/۱۹). در آیه ۳۴ سوره توبه، عبارت «الَّذِينَ فَسَقُوا» یعنی کسانی که مرتکب فسق می‌شوند، به آن

مشرکان و بُت پرستانی اطلاق می‌شود که برای خدا شریک قائل می‌شوند. بنابراین، روشن است که شرک هم موردی از فسق می‌باشد (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۲۶-۳۲۷).

۲۵- کبیره

این واژه در قرآن مجید به معنای «گناه بزرگ» به کار رفته است (الکھف/ ۴۹) و موارد زیر را شامل می‌شود: ۱- شرک (اکبر کبائر) (المائدہ/ ۷۲). ۲- قتل نفس (النساء/ ۹۳). ۳- خوردن مال یتیم به ناحق (النساء/ ۱۰). ۴- اکل ربا (البقرہ/ ۲۷۵). ۵- فرار از جنگ (با شرایط) (الأنفال/ ۱۶). ۶- زنا (الفرقان/ ۶۹). ۷- نسبت دادن زنا به زنان عقیف (التور/ ۲۳) و گناهان دیگر.

در روایات نیز علاوه بر آنچه گفته شد، به موارد زیر نیز اشاره شده است: ۱- یأس از رحمت خدا. ۲- ایمنی از مکر خدا. ۳- عقوق والدین. ۴- سحر. ۵- سوگند دروغ. ۶- خیانت. ۷- منع زکات. ۸- شهادت باطل. ۹- کتمان شهادت. ۱۰- شرابخواری. ۱۱- ترک نماز. ۱۲- نقض عهد. ۱۳- قطع رحم. ۱۴- خوردن مرده، گوشت خوک، خون و گوشت حیوانی که به هنگام ذبح نام خدا بر آن برده نشده. ۱۵- سحت (حرام). ۱۶- قمار. ۱۷- کم کردن تراز و پیمانہ. ۱۸- لواط. ۱۹- یاری ستمکاران. ۲۰- اعتماد به ستمگران. ۲۱- ندادن حقوق مردم با امکان. ۲۲- دروغ. ۲۳- خودپسندی. ۲۴- اسراف. ۲۵- تبطیر. ۲۶- سبک شمردن حج. ۲۷- جنگ با اولیاءالله. ۲۸- اشتغال به لہو و لعب. ۲۹- اصرار بر ذنوب (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۶: ۷۹-۸۱).

۲۶- لَمَم

این واژه تنها یک بار و در آیه زیر به کار رفته است: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ...﴾ (النجم/ ۳۲). در کتاب‌های لغت و از نظر برخی از مفسران، «لَمَم» به صورت‌های زیر تفسیر شده است:

- ۱- کاری که انسان ناگهان انجام می‌دهد و به آن عادت ندارد (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۱۶۳).
- ۲- لَمَم آن کاری است که موجب حدّ دنیایی و عذاب آخرتی نمی‌شود (ر.ک؛ همان، ۳- گناهان صغیره است، چنان که در صحاح، صفائر الذنوب گفته است و راغب آن را تعبیر از «صغیر»

دانسته است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۶: ۷۷). ۴- بنا بر تفسیر اهل بیت^(ع) که آن را گناه گه‌گاهی فرموده‌اند، شامل صغائر و کبائر است؛ زیرا گناهی که انسان گه‌گاه مرتکب می‌شود، ممکن است صغیره یا کبیره باشد (همان). ۵- بیضاوی آن را چنین تفسیر کرده است: «مَا قَلَّ وَ صَغَرَ فَإِنَّهُ مَغْفُورٌ مِنْ مُجْتَنِبِي الْكَبَائِرِ: آنچه که کم و کوچک باشد، چراکه آن از کسانی که از گناهان کبیره دوری می‌کنند، بخشیده شده است» (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ج ۵: ۱۶۱). ۶- گناهی که مؤمن انجام آن را قصد کرده، ولی آن را تحقق نمی‌بخشد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹: ۲۷۰). ۷- گناهی که مؤمن انجام می‌دهد و فوراً پشیمان می‌شود (همان). ۸- گناه کوچک (همان).

۲۷- نُکِر (منکر)

یگانه معنای این واژه عبارت است از آنچه که عقل سالم به خوبی آن اعتراف نمی‌کند، بلکه به زشتی آن حکم می‌کند. فرق بین فحشاء و منکر این است که فحشاء عبارت است از چیزی که در آن زشتی آشکار باشد و منکر کاری است که عقل آن را به عنوان معروف نمی‌شناسد و نزد عقلا ناشناخته است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۲: ۲۴۱-۲۳۹). منظور از منکر در قرآن معصیت است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۷: ۱۱۰). ایزوتسو می‌نویسد: «منکر دلالت می‌کند بر مفهوم و اندیشه جامع و کلی «بد» از نظر دینی، و به هر عملی اطلاق می‌شود که با احکام الهی در تعارض باشد و به گفته بیضاوی در ذیل آیه ۷۱ سوره توبه، معادل کفر و معاصی است. واژه «نکر» در آیه ۷۴ سوره کهف از لحاظ معنایی درست همان معنای منکر را دارد. واژه «منکر» در آیه ۲ سوره مجادله و جاهای دیگر، از لحاظ معنایی، وجوه مشترک بسیاری با مفهوم زشت و ناشایسته (فحشاء) دارد و این امر از آنجا دانسته می‌شود که کلمه «منکر» گاهی در ترکیب با کلمه فحشاء، واژه‌ای است که این مفاهیم را بیان می‌کند» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۴۴۲-۴۴۱).

۲۸- وِزْر

وزر (بر وزن جسر) به معنی سنگینی است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۳: ۹۴) و در آیه ﴿وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ (الإنشراح/۲)، به معنای «اندوه ناشی از آزار کفار» است (ر.ک؛ طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۰: ۷۷۱) و اغلب (مثلاً؛ طه/۱۰۰ و الأنعام/۱۶۴) در معنای «گناه» به کار رفته که بار

سنگینی بر گردن گناهکار است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۶۷، ج ۷: ۲۰۶-۲۰۵). طبرسی آن را به معنای بار سنگینی از گناه که حمل آن بر گناهکار سخت است، آورده است (طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۸-۷: ۴۷).

نتیجه‌گیری

در قرآن کریم، ۲۸ واژه بار معنایی «گناه» دارد که شناخت دقیق آنها نقش مهمی در فهم صحیح آیات قرآن دارد و توجه نکردن به تفاوت معنایی هر یک از آنها، موجب بدفهمی آیات و در نتیجه، تفسیر به رأی می‌شود. توجه به تفاوت‌های معنایی واژه‌های مربوط به گناه در برخی از آیات اعتقادی، باعث تفسیر صحیح آن آیات شده است و ما را در پاسخ به شبهات اعتقادی از قبیل عصمت انبیاء یاری می‌دهد.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. (۱۳۶۷). *التهایة فی غریب الحدیث و الأثر*. تحقیق و تصحیح: محمود محمد طناحی و طاهر احمد زاوی. چاپ چهارم. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ابن فارس، احمد. (۱۴۲۲ق.). *معجم مقاییس اللغة*. الطبعة الأولى. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ایزوئسو، توشیهیکو. (۱۳۷۸). *مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید*. ترجمه فریدون بدره‌ای. چاپ اول. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق.). *أنوار التنزیل و أسرار التاویل*. الطبعة الأولى. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- تاجدینی، علی. (۱۳۸۲). *فرهنگ جاویدان المیزان*. چاپ اول. تهران: نشر مهاجر.
- جفری، آرتور. (۱۳۷۲). *واژه‌های دخیل در قرآن*. ترجمه فریدون بدره‌ای. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (بی تا). *الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)*. تحقیق و تصحیح احمد عبدالغفور عطّار. الطبعة الأولى. بیروت: دار العلم للملایین.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (بی تا). *المفردات*. تهران: دفتر نشر کتاب.
- رشیدرضا، محمد. (۱۳۵۷). *تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار*. بیروت: بی تا.

- سجّادی، سید جعفر. (۱۳۵۷). *فرهنگ معارف اسلامی*. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- شریعتمداری، جعفر. (۱۳۷۲). *شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه*. چاپ اول. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- شعرانی، ابوالحسن و محمد قریب. (۱۳۹۸ق.). *نثر طوبی*. چاپ دوم. تهران: انتشارات کتاب‌فروشی اسلامیّه.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. چاپ پنجم. قم: نشر فرهنگي رجاء.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن. (۱۴۰۶ق.). *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*. الطبعة الأولى. بیروت: دار المعرفة.
- طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*. تحقیق و تصحیح احمد حسینی اشکوری. چاپ سوم. تهران: انتشارات مرتضوی.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق.). *مفاتیح الغیب*. الطبعة الثالثة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (بی تا). *القاموس المحیط*. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیّة.
- قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۶۷). *قاموس قرآن*. چاپ پنجم. تهران: دار الکتب الإسلامیّة.
- کلانتری، الیاس. (۱۳۶۳). *لغات قرآن در تفسیر مجمع‌البیان*. چاپ اول. تهران: انتشارات بیان.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). *التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

از اینجا بپرید



برگ درخواست اشتراک فصلنامه علمی - ترویجی سراج منیر

نام و نام خانوادگی/عنوان مؤسسه:

درخواست اشتراک از شماره تا شماره و تعداد مورد نیاز از هر شماره نسخه

نشانی:

پستی: صندوق پستی: کد پستی:

الکترونیکی: پست نشانی

تاریخ:

لطفاً حق اشتراک را به شماره حساب ۹۸۷۲۳۸۹۰، بانک تجارت، شعبه شهید کلازتری به نام درآمد اختصاصی دانشگاه علامه طباطبائی واریز نمایید. اصل فیش بانکی به مبلغ ۱۵۴۰۰۰ ریال را به همراه فرم تکمیل شده فوق به نشانی دفتر مجله سراج منیر ارسال فرمایید.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی